



۰۱ جولای، ۲۰۲۴

ملالی موسی نظام

نکاتی در زمینه حقایق کودتای سرنوشت ساز بیست و شش سرطان ۱۳۵۲

پیشگفتار:

تحریر سطور ذیل به سه علت و انگیزه مهم در چنین ایامی پیشکش هموطنان محترم میگردد:
یک: یکی از هموطنانی که به زعم خود متأسفانه همواره در مورد سردار محمد داود و جانب داری از نامبرده در دریچه های یکی دو وبسایت اینترنتی قلم فرسایی می نماید، هرگز متوجه نگردیده که سردار مرحوم جای پای عمیقی در تاریخ افغانستان داشته است طوریکه صد ها رساله و کتب تاریخ و تحقیقات دقیق و مستند در زمینه در دسترس هموطنان ما قرار گرفته است و حتی نسل هاییکه به منزله شهود عینی ناظر بوده اند، خود خاطرات و داشته های شان را منتشر نموده اند.

این هموطن اخیراً ابراز داشته است که در بین جمع کثیری از محققین و مؤرخینی که در مورد حیات سردار محمد داود آثاری منتشر نموده اند، هیچ کدام به پای تحقیقات و آثار محترم سید عبدالله کاظم نمیرسد. برای تائید برخی از نظر ایشان لازم است در سطور پائین قسمتی از نظریات سابقه آقای کاظم را منحصیث یک محقق و شاهد عینی در مورد علل اصلی کودتای سرطان به قضاوت بگیریم.

دو - به مناسبت نزدیکی پنجاه و یکمین سال کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ - ۱۹۷۳ لازم می افتد که روشنی مختصری بهر حال بر آن جریان مهم و سرنوشت ساز که اثرات عمیق آن تا امروز بر مقدرات ملت افغان و سرزمین شان باقیست، انداخته شود.

سه - اخیراً محترم آقای سید عبدالله کاظم هم به مناسبت نزدیکی سالگرد کودتای سرطان اوراقی از یاد داشت های خویش را در وبسایت افغان جرمن منتشر می نماید که نکته مهم در آن سطور علت واقعی «!؟» اقدام سردار محمد داود به کودتای سرطان به زعم مذکور مغایر استدلالی که در ذیل مطالعه می نمایید بوده و متأسفانه که منحصیث شاهد عینی که در مقالات گذشته عمیقاً

اوضاع را صادقانه به تصویر کشیده و بصورت نهایت منطقی حقایق را ابراز داشته است، کاملاً به علل دیگری پرداخته که متأسفانه به نحوی ارزش والای چشم دید و مطالعات خویش را پامال می نماید.

یکی از جریان‌های سیاسی نیم قرن اخیر در افغانستان، بعد از ۴۰ سال برقراری یک حالت صلح و استقرار و ثبات عصر طولانی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، همانا کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به سرکردگی سردار محمد داود، پسر کاکای شاه و شوهر خواهر وی به پشتیبانی و طرح حزب معلوم الحال پرچم وابسته به اتحاد شوروی وقت بود که قسمت‌های مهم چنان نقشه‌ای البته و دقیقاً با ارتباط نزدیک و طولانی شخصیت وفادار و وابسته به سردار مذکور، یعنی داکتر محمد حسن شرق، همکار و همگام نزدیک دوره ده ساله صدارت و همدم عزلت ده ساله وی با دقت و رهنمایی سفارت روسیه در کابل صورت گرفت.

این حرکت نیمه شبی که با گروه کوچک افسران پائین رتبه اردو، مخصوصاً آنانیکه از شوروی ناراض و سرخورده به وطن بازگشته بودند زمانی رخ داد که شاه افغانستان برای تداوی به مسافرت اروپا رفته و از وطن دور قرار داشت.

با خاصیت آشکارایی که یک کودتای عسکری به مقایسه به یک انقلاب مردمی که اولی صرف اقدام سریع گروهی از عساکر که به امر مافوق به یک حمله یا یورش، اکثراً در تاریکی مبادرت می‌ورزند، دارد اینست که در انقلاب اراده اکثریت کتله‌های ملی برای تغییر بنیادی در یک اجتماع با اهداف و خواسته‌های پلان شده و توافق نظر برای بهبود احتمالی اوضاع اجتماعی بوده و شباهتی به عملیه یک گروه محدود کودتای نیمه شبی که از مشکلات ملی و اراده مردم دور قرار گرفته اند، نمی‌تواند داشته باشد. البته که کودتای سرطانی پرچم - داود خان هم نمی‌تواند از چنان خاصیتی مبراء بوده و نباید اسم بامفهوم و وسیع «انقلاب» را بر آن گذاشت، مگر به منظور تحریف اذهان!

در مورد کودتای دقیقاً سرنوشت ساز ۲۶ سرطان، مخصوصاً در بیشتر از چهار دهه اخیر چه از جانب قلم بدستان اردو و چه از جانب آنانیکه خود شاهد عینی ای اوضاع بوده اند و البته از جانب آن اقلیتی هم که با پشت پا زدن به حقایق تاریخ یک سرزمین و معرفی یک شخصیت مطرح آن، با قلم فرسایی‌های ضد و نقیض و تحریف و اختراع گذارشات و عملاً بازی با حیثیت و آبروی یک شخصیت مهم تاریخ افغانستان، مطالب و آثار بیشماری در صفحات وسیع و مطبوعات جهانی گوناگون بوجود آمده است.

از تاریخ کودتای ۲۶ سرطان و ۵ سال جمهوریت وابسته به آن که چون اظهر من الشمس، پیش در آمد و مقدمه کودتای بعدی «نه انقلاب» منحوس ۷ ثور بود، ۵۱ سال سپری می شود و اقلماً دو نسل افغان منحصیث شهود عینی حیات داشته و از هر گروهی از اجتماع افغانی، مردم ما خاطرات و ارزیابی جریانات و قضاوت خود را دارند. بنا بر آن اگر از ملیون ها افغان ذیحق تاریخ وطن صرف عده معدودی، از رویداد ها و جریانات سیاسی و اجتماعی آشکارای آن عصر به تحریف حقایق پرداخته و در عوض استدلال، استناد و تصدیق یا رد اوراق تاریخ، قسماً به دشنام و افتراء بر هموطنان پردازند و نتیجتاً موجبات بی حرمتی و تهمت را به مقام و منزلت یکی از شخصیت های تاریخ که همانا سردار محمد داود خان باشد، سبب شوند، به یاد فرموده شاعر می افتیم که:

دشمن دانا بلندت میکند بر زمینت میزند نادان دوست

چون هدف و منظور تحریر جریان فوق در چنین احوالی یاد آوری از جریانیست سرنوشت ساز که بدون تردید مقدرات یک ملت را دقیقاً به سمت و جهتی سوق داد که بعد از سپری گشتن نیم قرن، مردم افغانستان به جز روز بدتری، سرنوشت بهتری را نصیب نه گردیدند. همانطوریکه به عرض رسید، در مورد خاصیت و حالت کودتای سرطان و البته اثرات بعدی آن که بعد از طی مراحل به مرحله دومی پلان شوروی و برپادی افغانستان مستقل، غیر منسلک و تیره روزی یک ملت منجر شد، آثار زیادی تحریر شده است، ولی چون تجربه این جانب و آشنایی خوانندگان به بعضی از آثار و تحلیل های سیاسی، ایجاب مختصری از نظریات و چشم دید های آنانیکه را که در آغاز و انجام عصر جمهوری سردار محمد داود حضور داشتند، می نماید، خوب است به عوض عقیده شخصی یک جانبه، نمونه های مختصری از داشته های چندی از هموطنان را پیشکش حضور خوانندگان بنمایم:

قسمت اول: نکاتی از مضمون آقای سید عبدالله کاظم و قسمتی از کتاب زنان افغان زیر فشار عنعنہ و تجدد:

قسمت های مهم و آموزند ای از مضمونی تحت عنوان «**کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، سقوط سلطنت و اعلام جمهوریت**»: صفحه اول:

بعد از تشریح چشم دید و خاطره خود نویسنده از روز کودتای سرطان و اعلامیه سردار محمد داود، در پایان به نشر چنین جملاتی از بیانیه وی می پردازد:

" خلاصه آنکه دموکراسی یعنی حکومت مردم به یک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه به یک رژیم مطلق العنان تبدیل شد... لذا همه وطن پرستان، خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این رژیم فاسد خاتمه داده شود و وطن ازین ورطه بدبختی

رهایی یابد. باید به اطلاع شما هموطنان عزیز برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدید که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جایگزین آن گردید".

"با نشر این بیانیه عمر چهل ساله سلطنت در ظرف چند ساعت پایان یافت، قانون اساسی ۱۳۴۳ ملغی و نظام جمهوری در اثر این « کودتای سفید » زیر نام « انقلاب » در کشور حکمفرما شد".

شکی نه باید داشته باشیم که ما انسان ها در مقابل هر کلام و بیانی مخصوصاً در مسائل ملی از زبان یک پیشوای جدید که ادعایی در آن مضمحل باشد، مسئولیت توقع اثبات و استدلال داریم. اینکه انسانیم و واجب الخطاء، قبول است، ولی به خطاء باید پی برد و در حالت کمرسی، راه بهتری را انتخاب کرد. صرف نظر از بیانیه مکمل آنروز « رهبر » که کاملاً بحث بر انگیز است، صرف به همین چند سطر اخیر میپردازیم:

۱ - در همین مختصری از بیانیه رهبر جدید، روحیه و اساسات « دیموکراسی یعنی حکومت مردم »، تا سقوط جمهوریت اول با هیچ خصیصه آن سیستم دولت داری پدیار نگردید. باید پرسید که درین بیانیه مهم و سرنوشت ساز روز اول، منظور از اتکاء به پرنسیپ « دیموکراسی یعنی حکومت مردم »، و عده تشکیل چنان یک اجتماع، از جانب « رهبر دولت » نبوده است؟ پس بعد از سپری گشتن ۵ سال آن رویای یک جامعه متمدن با اساسات عمده دیموکراسی یعنی « انتخابات آزاد، تفکیک قوای ثلاثه و آزادی های فکر و بیان »، چگونه میتوان به ایجاد دیموکراسی و حکومت مردم باورمند گشت؟

۲ - در بیانیه به اطلاع ملت رسانیده شد که اردوی افغانستان جداً و با علاقمندی دست به کودتای سرطان زده است، البته که صاحبمنصبان بسیار پائین رتبه که نظر به تحریر آقای کاظم در همین مقاله شان، به قول داکتر حسن شرق، مغز متفکر کودتا، برای چنان حرکتی فقط ۸۰ نفر که در آن تاریکی شب فرمان آمر خویش را اجراء نمودند، نمی توان اسم « اردوی ملی افغانستان » را گذاشت.

۳ - امروز که ۵۱ سال از آن اقدام نیمه شبی در غیاب شاه، ذریعه پسر کاکا و شوهر خواهر وی میگذرد، تا به حال کلمه بی مسمای « انقلاب » را مردم افغانستان بالای آن جریان نگذاشته اند. آیا « رهبر » کودتا، با معرفی آن اقدام، متیقن بود که ملت آنرا « انقلاب مردمی » می انگارد؟ اخیراً معدودی از هموطنان اسم کودتای سرطان را « تحول سرطان » گذاشته اند که نا مانوس و بی سابقه است.

آقای کاظم در همان صفحه اول تحت عنوان «مردم از خود می پرسیدند»، چهره واقعی برداشت مردم افغانستان را که به یک حالت عجیب و غیر قابل پیش بینی ای مواجه گردیده بودند، منحيث یک شاهد عینی، چنین بیان میدارد:

"یک روز بعد از کودتا، با نشر یک فوتوی دسته جمعی در روزنامه ها سخن از «کمیته مرکزی» در میان آمد. اگرچه نام اعضای کمیته مرکزی هیچگاه نشر نشد، ولی بزودی همه دریافتند که بیشترین اعضای آن وابسته به حزب دیموکراتیک خلق به خصوص جناح پرچم بودند. دو هفته بعد وقتی اعضای کابینه اعلام شد، باز هم بیش از نصف وزراء مستقیم و یا غیر مستقیم به آن حزب نسبت داشتند. این وضع مردم را که از یکطرف با همچو تحول اظهار خوشی میکردند، از طرف دیگر دچار بهت و سردرگمی ساخت و این سؤال را برای همه مطرح کرد که آیا کودتا یک پدیده کاملاً داخلی بوده و توسط داود خان طرح و مستقلانه در معرض اجراء قرار گرفته است، یا اینکه دست دراز شوروی از آستین داود خان بیرون شده و در واقع کودتا از جانب شوروی ها سازمان یافته است؟ این سؤال ذهن اکثر مردم را به خود مصروف ساخته بود، ولی هیچکس جرأت ابراز نظر و بحث را در زمینه نداشت.

توأم با این سؤال، مسائلی دیگر نیز در اذهان خطور می کرد، مثلاً: اگر کودتا داود خانی بود، شمول این همه کمونیست ها برای چه و اگر کودتا طرح شوروی و کمونیست ها بود، پس اشتراک داود خان به حیث یک مسلمان واقعی و یک افغان ملتگرا از برای چه؟ چرا مقامات شوروی تصمیم فوری به تغییر رژیم و سقوط سلطنت گرفتند و چرا آنها خواستند که داود خان را در رأس کودتا قرار دهند و چگونه داود خان حاضر به قبول کودتا زیر نظر کمونیست ها گردید؟ دلیل موفقیت کودتا با این سرعت و بدون خونریزی چه بود؟ آیا شاه از وقوع کودتا قبلاً آگاهی داشت؟"

انچه را جامعه و مردم افغانستان از کودتای سرطانی، حضور وسیع حزب پرچم در اداره، موجودیت کمیته مرکزی به سیستم شوروی، دریافت نمودند، بدون کم و کاست همانی است که از آقای کاظم در مقاله تاریخ ۲۰۰۷ افغان جرمن به نشر رسیده است. درست همان زمانی که این قلم وی را راضی با همکاری آن وبسایت نمودم و خود نیز تقریباً با چنان شرائطی چشم دید و درک خویش را در مقاله دیگری بیان داشتم.

آقای کاظم در جای دیگری تحت عنوان «داود خان و کودتا» می نویسد:

"جای شک نیست که داود خان – طوریکه در بیانیه خود صریحاً اظهار داشت، از وضع کشور در طول ده سال مشروطیت راضی نه بود و آینده سلطنت را نا مطمئن میدید، بخصوص که اینکه جانشین با اهلیت و با کفایت بعد از شاه بین پسرانش وجود نداشت. خطرات ناشی از کودتا های

دیر یا زود از طرف چپی ها و یا جنرال عبدالولی ذهن داود خان را بخود مصروف ساخته بود. لذا، از مدتی برای تغییر اوضاع به نفع خود فکر میکرد، ولی توان اقدام به کودتا را در خود به تنهایی نمی دید. در طول ده سال دوری از قدرت اطراف او تقریباً خالی و نفوذ او در اردو بسیار کم شده بود. درین ده سال جنرال عبدالولی همه کاره اردو بود و طرفداران داود خان را از اردو حتی المقدور تصفیه کرده بود. هرگاه تعداد «**خلفی ها و پرچمی ها**» را حین کودتا از صف داود خان بیرون کنیم، دیده میشود که عده ای بسیار کم آنهم بدون توانایی و کفایت لازم عملیاتی برای همچو کودتای منظم باقی میماند. رسولی، سید عبدالاله، قدیر، فایق، یوسف فراهی و چند نفر دیگر کسانی نبودند که توان بسر رسانیدن کودتا را داشته باشند. بناً نزدیکی عناصر خلقی و پرچمی به داود خان و آمادگی برای کودتا، اساساً بر طبق هدایات مقامات شوروی و به روی یک پلان دقیق آنها در خفاء طرح شده بود و با مهارت و احتیاط کامل طوری مورد اجراء قرار گرفت که نباید هیچ نشانه ای از دست داشتند مسکو در آن به چشم برسد. اگر چنین نمی بود، چگونه عناصر کمونیست بدون مشوره و هدایت مسکو به چنین کار بس مهم و خطیر در کودتا اشتراک میکردند؟»

آقای سید عبدالله کاظم در تحت عنوانی به نام «**دلایل مسکو**» که قسمت مهمی را در انتخاب داود خان از جانب شوروی و علت سرعت بخشیدن کودتا به وضاحت و مستدل بین میدارد، به مناسبت طوالت بحث، قسمت اصلی را نقل مینماییم:

"دلایل اینکه چرا مسکو تصمیم فوری و عاجل مبنی بر تغییر رژیم در افغانستان گرفت، با آنکه همیشه از دوستی با رژیم سلطنتی سخن میگفت، از همه اولتر مربوط به اقداماتی میشود که در دوره کوتاه صدارت موسی شفیق روی دست گرفته شد. مسکو دیگر شکی نداشت که شاه و شفیق، هر دو مصمم به یک تحول کلی در سیاست داخلی و خارجی افغانستان شده اند. علاوهً شفیق توانست بزودی به یک شخصیت با اعتبار در جامعه افغانستان و جهانی تبدیل شود. او یک مسلمان لبرال و در عین زمان متمایل به غرب بود که میخواست نظم از هم پاشیده را در کشور دوباره اعاده کند و فعالیت روز افزون گروه های کمونیستی را تدریجاً ریشه کن سازد و نیز میخواست وابستگی رو به تزاید کشور را به اتحاد شوروی تقلیل دهد. امضای معاهده آب هیرمند با ایران و تشدید روابط دوستانه با پاکستان، برقراری مناسبات نزدیک با کشور های اسلامی و غرب، تأکید جدی بر سیاست عدم انسلاک و طفره رفتن از شمول در «**بیمان امنیت دسته جمعی آسیا**»، همه انگیزه های نا مطلوب برای شوروی بودند که مخالف میل و پالیسی همیشگی آنها در افغانستان در حال تکوین و شکل گیری بود و درحقیقت دوری افغانستان را از محور شوروی در قبال داشت.

همچنان شفیق میخواست تدریجاً دامنه فعالیت احزاب کمونیستی را در کشور برچیند که بدینوسیله سرمایه گزاری بیست ساله ایدیولوژیکی شوروی در افغانستان نقش بر آب میگردد".

در سطور پایانی موضوع دلیل مسکو را آقای کاظم چنین ادامه میدهد: "در آنزمان که برژنف در رأس قدرت شوروی بود و دکتورینی داشت مسماء به «دوکتورین»*» برژنف» که بر این نکته تائید میکرد: «هرجا شوروی پا بگذارد، نباید پای خود را از آنجا بیرون کند و بهر قیمت ممکن موقف شوروی در آنجا در حال گسترش باشد». مسلم بود که اقدامات شفیق به تعبیر مقامات شوروی یک تخطی صریح از این دوکتورین محسوب میشد. از آنرو جزای این تخطی بر طبق پالیسی معموله شوروی فقط در سرنگونی رژیم سلطنتی خلاصه میگردد، آنهم به اسرع وقت یعنی قبل از آنکه شفیق موفق به استحکام روابط خود با همسایه ها و غرب و بعضی کشور های اسلامی گردد".

«*»: با تأیید نظر آقای کاظم، این موضوع نهایت مهم برای درک علت اصلی طرح کودتای سرطان در افغانستان و در صورت لزوم اشغال کشور برای حفظ همیشگی آن در حلقه اعمار شوروی نهایت مهم است – اینکه گمان بورزیم که داوود خان برای احراز قدرت با پرچم در کودتا شامل گردید و بعداً میخواست گلیم آن حزب را به کلی جمع «!؟» نماید، دقیقاً همیشه خیال و محال بوده است.

قسمت دوم: ارزیابی مختصر آقای اعظم سیستانی منیث شاهد عینی و محقق در مسائل تاریخ افغانستان در مورد فسخ اساسات دیموکراسی در کتاب «پنجاه مقاله سیستانی»:

(«در کشور ما در قرن بیستم دیموکراسی دوبار چهره نمود و مردم ما آنرا در وقعه های ده ساله تجربه کردند و خاطرات شیرین و فراموش ناشدنی از هر دو بار را بیاد دارند. ولی متأسفانه که هر دو تجربه بنابر مداخلات دستهای بیگانه از آستین روحانیت بنیاد گرا، با تلخی دردناکی پایان گرفت. بار اول در عهد سلطنت شاه امان الله غازی پس از استقلال در ۱۹۱۹ آغاز شد و با اغتشاش های ارتجاعی در شنوار و..... پایان یافت و جای آنرا استبداد گرفت و مردم تا ۳۵ سال دیگر خمیازه کشیدند. بار دوم با انفاذ قانون اساسی ۱۹۶۴ در عهد سلطنت ظاهرشاه، دیموکراسی دوباره طلوع کرد. رونق نشریات، آزادی مخالف و موافق دولت، سخنرانی های آتشین بر ضد رژیم وقت، از طریق مظاهرات و راه پیمایی محصلان و دانشجویان پوهنتونها و لیسه های مرکز و ولایات کشور در بیشتر اوقات درسی، مضمون اصلی این دهه دیموکراسی بود. شوق و ذوق جوانان به مطالعه و تلاش برای بدست آوردن آثار مترقی کسانی چون: مارکس، انگلس، مائو، و و..... و نویسندگان اسلامی چون: سید قطب، حسن البنا، مولانا مودودی و غیره به حدی

رواج پیدا کرد که در هیچ وقت و زمان دیگری در افغانستان تا آن حد رونق نیافته بود و میتوان گفت که تمام سیاستمداران و دولتمردان افغانستان در سه دههٔ اخیر، محصول همان دههٔ دیموکراسی است. که با کودتای سردار محمد داؤد در سال ۱۹۷۳ ستاره دههٔ دیموکراسی افول نمود. و میتوان گفت که مردم ما در دیموکراسی تجربهٔ بیست ساله و با در نظر داشت دیموکراسی پنج سالهٔ شاه محمود خان صدراعظم، تجربهٔ بیست و پنج ساله دارند.".

پایان